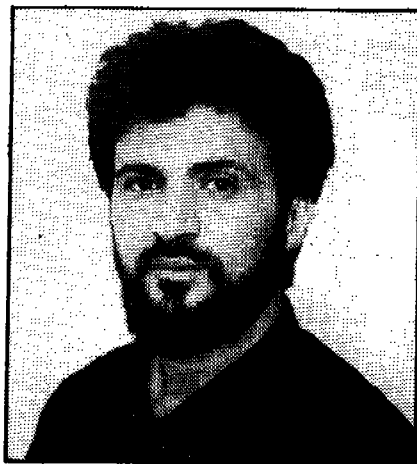


● گفتگو با ناصر پلنگی، هنرمند نقاش مسلمان

آنچه خود داشت...



■ ریشه هنر شرق با ریشه هنر غرب اساساً متفاوت است. در طول تاریخ همواره شرق، میراث‌دار هنر معنوی و غرب میراث‌دار هنر مادی بوده است.

■ صورتها و تکنیک‌های یونانی با جهان‌بینی اسلامی جور در نمی‌آید. اگر بخواهیم مفاهیم اسلامی را با تکنیک‌های غربی بیان کنیم، به التقاط مبتلا می‌شویم، التقاطی که بعضاً در هنر گرفتارش هستیم.

اسلامی جور در نمی‌آید. اگر بخواهیم مفاهیم اسلامی را با تکنیک‌های غربی بیان کنیم به نوعی التقاط مبتلا می‌شویم، التقاطی که بعضاً گرفتارش هم هستیم. هر جهان‌بینی متناسب با اصولی که می‌خواهد مطرح کند به دنبال صورتهایی می‌رود، که این صورتهای در طول سالیان متمادی شکل می‌گیرد و آنگاه به شکل یک سنت تصویری در می‌آید.

سنت‌های تصویری قابل احترامند، اما تقلید و تکرارشان اشتباه هست. بنابراین بنده معتقدم که میان صورتی و مبنای معنوی در هنر با یکدیگر متفاوتند و این به معنای تعیین کردن حد برای هنر نیست؛ بلکه اشاره به حقیقتی است که در طول هزارها سال تجربه روحی شهودی بشر به دست آمده است.

البته هنر یونان هم از مقوله علم حضوری است اما حاصل حضور نفسانی و شیطانی که از حضور الهی متمایز می‌شود. شما در گفته‌هایتان به نکته‌ای اشاره کرده‌اید که در خور توجه است و آن یافتن قالبی مناسب برای بیان موضوعات و مفاهیم برآمده از جهان‌بینی اسلامی است. البته فرمودید هر جهان‌بینی‌یی رفته‌رفته قالب مناسبش را می‌یابد. ولی پس از انقلاب اسلامی نقاشان جوان مسلمان غالباً موضوعات و مفاهیم اسلامی را در قالب سبکها و تکنیک‌های غربی به تصویر کشیده‌اند.

بنده خودم شاید دو سه سال روی آناتومی کار کرده‌ام حتی کتابی هم در این زمینه تألیف کرده‌ام. اما الان هم آنها را گذاشته‌ام کنار. اصلاً ریختنشان دور! و به این نتیجه رسیدم که صورتهای غربی، صورتهایی که به نحوی اصلشان به جهان‌بینی‌ها و دیدگاه‌های غیرمعنوی باز می‌گردند، مناسب جهان‌بینی و بینش نیستند. البته این را بگویم که «تکنیک» یا «صورت» فرق می‌کند. صورت، آن روش و سبکی است که یک

قبل از این پرسش تکراری که سبک انتخابی شما در نقاشی چیست، سؤال کلی‌تری داریم و آن این که اگر هنر را از مقوله علم حضوری بدانیم و نه از مقوله علم حصولی، آیا می‌توان برای هنر، چارچوب یا سبک خاصی قائل شد؟ اگر بخواهیم هنر را در چارچوب و یا کلیشه خاصی قرار دهیم، آیا هنر از هنر بودنش خارج نمی‌شود؟

به نکته بسیار مهمی اشاره فرمودید. این که هنر از مقوله علم حضوری است، حقیقت محض است. حداقل از نظر مکتهای شرقی که هنر را برآمده از روح می‌دانند و دل را «جایگاه هنر». درست برعکس تمدن یونانی. چون ریشه هنر در شرق با ریشه هنر در غرب اساساً متفاوت است. در طول تاریخ همواره شرق، میراث‌دار هنر معنوی و غرب میراث‌دار هنر مادی بوده است. ریشه هنر در یونان به لفظ آرتیموس باز می‌گردد که خدای شهوت و خدای ماده نام دارد و در شرق ریشه هنر، «هنر» است که به معنای نیکمردی است. هنر در غرب ریشه مادی دارد و هنر در شرق ریشه معنوی. هنر در غرب با شهوت آغاز می‌شود و در شرق با انسان

کامل سر و کار دارد. یعنی با این تقسیم‌بندی کلی که برآمده از اصول حکمی است، ما قبل از هر تحلیل و نقد زیبایی‌شناسانه‌ی هنر، باید برگردیم به اصول حکمی خودمان، بنابراین اصول حکمی به طور کلی دو نوع هنر وجود دارد، همچنان که دو نوع جهان‌بینی وجود دارد، بنابراین هر هنری مبتنی بر جهان‌بینی خاصی است که در طول زمان، صورت مناسب با این جهان‌بینی نیز به وجود می‌آید.

به طور مثال هنر بودایی صورت مناسب خودش را پیدا کرده و یا مثلاً ما نمی‌توانیم در قالب آناتومی یونانی، اشعار مولوی را به تصویر بکشیم، به عبارت دیگر صورتهای و تکنیک‌های یونانی با جهان‌بینی

■ جالب است! در حال حاضر غرب

می‌خواهد به اصول حکمی

هنر شرق بازگردد و ما در ایران

تازه داریم سنگ هنر پنجاه سال پیش

آنها را به سینه می‌زنیم!

■ نقد هنرهای تجسمی بسیار کم

است و این نقد و تبادل نظر

حضور را ادبستان شما می‌تواند به راه

اندازد. وجود این قبیل جلسات

مباحثه و نقد هنری لازم است

موضوع در قالب آن طرح ریزی می‌شود؛ اما آبرنگ و رنگ روغن و امثال آن، می‌شود «تکنیک» کار. یعنی در حقیقت همان ابزار کار. البته استفاده از تکنیک در شرق هم سابقه تاریخی دارد. مثلاً در شرق آبرنگ بیشتر مورد توجه بوده تا رنگ روغن. چون وقتی از آبرنگ در نقاشی استفاده می‌شود، آب محو می‌شود و ذات رنگ باقی می‌ماند؛ ولی رنگ روغن همیشه بعد مادی کار را قویتر می‌کند.

آن جلای روغن، کار را تصنعی می‌کند...

دقیقاً بله. بنابراین نه تنها هر جهان بینی، سبک خاص خود را می‌طلبد، بلکه به ابزار و وسایل خاص خودش هم نیاز دارد. امکان ندارد شما بتوانید اشعار مولانا را با پیانو بنوازید تنها نوای تنبور مناسب حال اشعار مولاناست البته ممکن است بعضی‌ها بحث ابزارشناسی را پیش بکشند و بگویند می‌توان شعر مولانا را با پیانو نواخت.

اما به نظر شما آن شعر، دیگر شعر مولانا نیست؟

بله، نیست. يك التقاطی است، تفتنی است. البته کارهای من هم از التقاط میرا نیست. بنده هم مدتها آناتومی کار کردم. مدتها روش کارم «اکسپرسیونیسم» بوده، «کلاسیک» بوده. همه سبکها را به هر حال تجربه کرده‌ام. در این ده ساله مدام در حال تجربه کردن بوده‌ایم. اگر کسی ادعا کند که صورت مناسب نقاشی مبتنی بر پیش عرفانی - اسلامی را در طول این ده، دوازده سال پیدا کرده، در واقع قضاوت نادرستی کرده است. به عقیده بنده حتی شاید يك مقدار قضاوت خودخواهانه‌ای هم کرده باشد. ما هنوز در راهیم. همه هنرمندان ایران باید تلاش کنند که صورتهای مناسب این جهان بینی یعنی میراث فرهنگ «وحی و عرفان» را پیدا کنند. حال هر کس به تناسب حال خودش تجربه می‌کند و به نتیجه می‌رسد.

مهم این است که این حرکت شروع شود کسانی که در قالبهای مدرن و یا سبکهای قرن هفدهم، هجدهم و نوزدهم به بیان و ارائه موضوعات اسلامی می‌پردازند، عملاً دیوار التقاطند. بنده هم از آنها جدا نیستم. یعنی مدتی این کار را کردم ولی آنها را گذاشتم کنار. یعنی دیدم کار بی‌بهره‌ای است. به خصوص بعد از این سفر فرنگ. چهار ماهی که من در فرانسه بودم، عمیقاً متوجه اشتباه خودم شدم. اگر بودایی متناسب با جهان بینی خودش صورت مناسبی یافته است، ما هم باید صورتهای مناسب خودمان را بیابیم. البته ما به این صورتهای دست یافته بودیم، اما استعمار فرهنگی آنها را از ما گرفت. البته من نمی‌گویم همان صورتهای تکرار کنیم، بلکه مبانی و اصولی که در نقاشی شرق بوده، یعنی همان نقاشی معنوی را باید بیابیم.

فعللاً صحبتی از نقاشی «ایرانی» نمی‌کنیم. اما آیا شما می‌دانید تاریخ نقاشی «اسلامی» به چه زمانی برمی‌گردد و این هنر از چه دورانی شروع شده است؟

به نکته بسیار مهمی اشاره کردید. دوباره به یکی از اصول حکمی اشاره می‌کنم که محل اتفاق نظر بسیاری از صاحب نظران هنری ما در حال حاضر است. در هر دوره از تاریخ که يك حقیقت متعالی و يك حقیقت معنوی تجلی پیدا کرده، صورتهای مناسب آن نیز پیدا شده است و به همین دلیل بسیاری از هنرها با توجه به

بعد زمانی که از یکدیگر داشته‌اند، دارای همانندی‌هایی هستند. شما عین نقوشی را که در آثار سرخوستان می‌توانید بیابید، در آثار تجریدی اسلامی هم می‌بینید. این نقوش در چین هم هست. هر جا که حقیقتی متعالی تجلی می‌کند، صورت مناسب آن حقیقت هم پیدا می‌شود. بنابراین ریشه و مبانی صوری در هنر اسلامی چیزی نیست که فقط با اسلام پیدا شده باشد، بلکه ریشه در تمام دوره‌های تاریخی دارد که به شکلی جزو دوره‌های «دینی» بوده‌اند. بنابراین شما می‌توانید ببینید که تا چه حد زمینه‌های مشترک، فراوانند. مثلاً زمینه مشترک میان هنر ما و هنر چین، هنر مصر و هنر آفریقا و هنر ژاپن و هند و خلاصه هر جا که حقیقت دینی و حقیقت معنوی تجلی پیدا کرده است، وجود دارد. اگر به میراث‌های خودی مراجعه کنیم، آن نقاط مشترک را در صورت این آثار و به اصطلاح در مبانی صوری و مبانی معنوی می‌یابیم.

همانطور که اشاره کردید، قالبها و سبکهای

غربی برای بیان حقایق متعالی و موضوعات دینی ما ناتوان است. ولی آیا به نظر شما برای به تصویر کشیدن مفاهیم و مسائل اجتماعی و یا دیگر موضوعات مبتلابه اجتماع امروز، هنرمند نقاش مسلمان می‌تواند به کمک این سبکها قلم بزند؟

این هم نکته بسیار مهمی است که معمولاً در بحثهای حکمی مطرح می‌شود. چون هر يك از شیوه‌های بیان هنری، تواناییها و قابلیت‌های خاص خودش را دارد و ما نمی‌توانیم هر محتوایی را با يك سبک خاص مطرح کنیم. همانطور که مثلاً نمی‌توان سمفونی بتهوون را با سه تار نواخت! البته عکسش هم صادق است.

اما در مورد مطلبی که فرمودید، باید دید که ما چه مقدار نقاشی را در حد بیان واقع پابین می‌آوریم. البته موسیقی، شعر، نقاشی و سینما هر کدام حیطه‌های بیانی خاص خودشان را دارند و هر يك از این هنرها برای بیان مطالب خاصی در نظر گرفته می‌شوند. اما نکته دیگری که باید به آن توجه کرد این است که سبکهای هنری به خصوص در سده اخیر از تنوع و گوناگونی بسیاری برخوردار شده است. بسیاری از این سبکها در اروپا وجود نداشته است. مثلاً اروپاییها اکسپرسیونیسم را ابداع نکرده‌اند. بلکه تدوینش کردند. از قضا موطن اکسپرسیونیسم هم «شرق» بوده است. اروپاییها کشفش کردند، و بعد هم اصولش را از نظر علمی تدوین کردند. و یا مثلاً منشاء سورئالیسم در هند بود. شما در نقاشی هندوها، کارهای سورئال را می‌توانید دقیقاً مشاهده کنید. آدمهایی که مثلاً ده تا سر، و چندین دست دارند.

و یا در آفریقا؟

بله. در آفریقا. احسنت! آفریقا خاستگاه اکسپرسیونیسم است. اکسپرسیونیسم میراث معنوی شرق است که اروپاییها در تاریخ به اسم خودشان تمام کرده‌اند. البته افرادی هم هستند که خودشان منصفانه اعتراف کرده‌اند که هنرشان را از شرق گرفته‌اند. اتفاقاً بد نیست اشاره‌ای به تاریخ هنرهای که نوشته می‌شود، بکنیم. در واقع غالباً صهیونیستها هستند که تاریخ هنر را تدوین می‌کنند. در هر تاریخ هنری که نوشته می‌شود، ردپای استعمار فرهنگی هم

دیده می‌شود. تمام «تاریخ هنر»هایی که نوشته می‌شود به شدت مغرضانه و غیرمنصفانه است. در این «تاریخ هنرها» مثلاً راجع به تمدن چین که از قدمت ده هزار ساله برخوردار است، فقط ده یا بیست صفحه نوشته‌اند بنابراین، این طور نبود که یکبار در قرن بیستم، صدها سبک به وجود آمده باشد. جالب، اینجاست که آنها به هنر شرق عنوان هنر محلی و هنر بومی و هنر پریمیتو داده‌اند. که این اصطلاح هم يك اصطلاح استعماری است تا به این ترتیب میراث هنری شرق، عنوان بربریت و محلی و ابتدایی [به خود بگیرد و جالب این که از آن سو خود غربیها سبکهایشان را از شرق اقتباس کرده‌اند: سورئالیسم و اکسپرسیونیسم به شرق تعلق دارند. و گرنه در اروپا پانصدسال دوره کلاسیک حاکم بوده که دست نخورده هم باقی مانده بود. چطور شد که نقاشی اروپا در طول يك قرن این قدر متحول شد؟ بله. شرق درگیر استعمار فرهنگی می‌شود و بعد اروپاییان، هوشیار و بیدار می‌شوند و آندره برتون نگاهی به شرق می‌اندازد و مانیفست سورئالیسم را می‌نویسد. بعد هم البته با هوشیاری خاصی اعتراف می‌کند - یعنی ادعا می‌کند - که «منظور ما از بازگشت به ضمیر ناخودآگاه، شهود و اشراقی که در شرق مطرح می‌شود، نیست. ما فقط در حیطه ضمیر ناخودآگاه حرکت می‌کنیم و هیچگونه اعتقادی هم به عرفان نداریم. ما باید درجه ضمیر ناخودآگاه را برداریم و به نقاط پنهان در ذهن ناخودآگاه پی ببریم و آنها را با جنون تصویر کنیم.» حال این تصویرگری می‌خواهد از سر تخدیر باشد یا از سر دیوانگی.

البته درباره سنتهای تصویری شرق، خود شرقیها هم بی‌انصافی می‌کنند.

اکنون در مراکز هنری و فرهنگی شرق خبری از بازجست آن میراثها نیست. در ایران هم همین طور. همه در سبکهای غربی غرق شده‌اند، بی‌آنکه بدانند محل تولد این سبکها کجا بوده است.

اخیراً تحولاتی در اروپا ایجاد شده و نوعی بازگشت اساسی به سوی هنر شرق صورت گرفته است. مثلاً ماتیس به تقلید از صورت آثار شرقی می‌پردازد، ولی محتوای آن را در نمی‌یابد و فوتوریسم را تدوین می‌کند. الان حرکت‌هایی شروع شده است. اروپاییان بعد از «پست مدرنیسم» رجوع کرده‌اند به اصول حکمی هنر شرق. علت بازگشت بنده از خارج و انصراف از تحصیل در دانشکده‌های پاریس نیز همین بود. یعنی در فستیوال «بی نیال» که هر دو سال يك بار در اروپا برگزار می‌شود متوجه این حقیقت شدم که غرب می‌خواهد به اصول حکمی در هنر شرق بازگردد و ما در ایران تازه داریم سنگ هنرنجاش سال پیش آنها را به سینه می‌زنیم! یعنی آنها يك چیزی را خورده‌اند و بعد - خیلی ببخشید - استفراغ کرده‌اند. و ما حالا داریم استفراغ آنها را می‌خوریم! فقط کافی است سری به گالری‌ها و مجامع فرهنگی ما بزنید. آقایان و خانمها دارند مسائل مبتلابه دهه چهل و شصت اروپا را مطرح می‌کنند. آن هم بدون هیچ گونه پیوند و خویشاوندی با میراث‌های فرهنگی خودی. و اما از پست مدرنیسم گفتید. این طور که ما شنیده‌ایم، «پست مدرنیسم» هنوز خودش هم

پلاتکلیف است. یعنی در واقع فقط می‌داند که چه چیزی «نیست». اما به طور متقن هنوز به نقطه‌ای نرسیده‌ایم که بدانیم «بست مدرن» دقیقاً چیست. ببینید من اطلاعات زیادی در این باره ندارم که بتواند قابل طرح باشد. تمدن مادی که از یونان شروع می‌شود در دوره رنسانس متحول می‌شود و به اومانیزم یا «دورهٔ نئسانس» تاریخ تمدن بشری می‌رسد و صورتهای خاص خودش را در تاریخ تمدن بشری می‌یابد. الان عالم کثرت است. یعنی صورتهای دیگر فردی شده است. هیچ سنت و هیچ اصولی وجود ندارد. هر کس می‌گوید: «من» - یعنی یک بی بند و باری و بازار مکاره عجیب و غریبی است. چون اصالت با فرد است و هیچ کس هم حق اعتراض ندارد. ممکن است یک نفر بیاید و لخت شود بگوید که این هنر است. در نمایشگاه معمولاً این کار را می‌کنند. طرف می‌آید لخت می‌شود و روی خودش رنگ می‌ریزد و بعد می‌گوید هنر من این است! آخرش که چه؟ بن بست محض است.

غرب امروزه به این بن بست رسیده است. متفکرین غربی سالها قبل اعلام کرده بودند که هنر اومانیزی به بن بست رسیده است. نمونه‌هایش هم هست. البته ایران که هنوز به آن مرحله نرسیده است. بعضی نقاشان ایران دارند ادای مدرنیسم را درمی‌آورند. و شكلك هم درمی‌آورند. چون فرهنگشان اصلاً آن فرهنگ اومانیزی نیست که بخواهند بیفتند به دام آن ماجرا. و البته متفکرین، منتقدین، دانشمندان و علمایی که بیدارند و هوشیار، اعلام خطر کردند و هستند کسانی که دارند به اصول هنر معنوی در شرق رجعت می‌کنند.

با توجه به همه این حرفهایی که گفته شد، به نظر شما کدام يك از سبک‌هایی که الان در غرب مطرح است با هنر شرق تناسب دارد، و یا این که اساساً به اصطلاح خانه از پای بست ویران است؟ سبک کلاسیک چه در دوره یونان و چه در دوره رنسانس و نه در قرون وسطی، با هنر شرق بیگانه است. چون در قرون وسطی به هر حال دوره دینی به نوعی متجلی است. در نقاشیهای یونان اناطومی وجود دارد. بعد قرون وسطی است با آن نقاشیهای عظیمش. و بعد از دوره رنسانس بازگشت به یونان را مشاهده می‌کنید که تفکرش تفکر «شرك» است. سبکی است که اصطلاحاً به آن می‌گویند: کلاسیک. در باقی سبک‌های غربی به نوعی از سبک‌های شرقی استفاده شده است. یعنی ما اگر بخواهیم بگوییم که کدام يك از آن سبکها در سدهٔ اخیر اروپا تدوین شده (و نه اینکه «خلق» شده است) می‌توانیم از اکسپرسیونیسم نام ببریم.

پس انس و همدلی‌یی بین اکسپرسیونیسم و شرق وجود دارد؟

البته شامل سمبولیزم هم می‌شود. مثلاً ون گوگ و گوگن هنرمندان دورهٔ آماده‌گری بوده‌اند و شوق بازگشت به تفکر شرقی داشته‌اند. الان کسانی که «بست مدرنیسم» را محکوم می‌کنند، کسانی هستند که راه ون گوگ و گوگن را در پیش گرفته‌اند. گوگن تمدن را رها کرد و به اقوام بدوی پیوست و در روستاهای هائیتی و جنگلهای آن به زندگی ادامه داد. او پایه‌گذار سمبولیزم است و «ون گوگ» پایه‌گذار اکسپرسیونیسم و هر دو از شرق الهام گرفته‌اند و صادقانه هم بدان

اعتراف کرده‌اند. یعنی ون گوگ به شدت تحت تاثیر نقاشیهای ژاپنی بود، گوگن هم آن طور که خودش بیان می‌کند، تحت تاثیر آثار قرون وسطای اروپا قرار گرفته بود.

در آثار نقاشی ملل شرق، هنر کدام ملت به حقیقت متعالی نزدیک‌تر است؟

هر جهان بینی که کامل‌تر باشد هنرش خود به خود کامل‌تر است. بر اساس يك اصل حکمی، هنر تقسیم می‌شود به هنر جمالی و کمالی. هنرچینی يك هنر جمالی است. پر از ظرافت است. هنر چینی به تناسب جهان بینی اش تارهای وجود را می‌شکافد و به همان نسبت نیز هنرش ظریف و لطیف است. اما هنر اروپا در دوره کلاسیک، هنر جلالی است، ابهت دارد، عظمت دارد. هنری که در اسلام مطرح است، هنر کمالی است. جمع بین جلال و جمال. شما مثلاً در هنر اصفهان، هم ظرافت را می‌بینید و هم ابهت را یعنی جمال و جلال در هنر کمالی نهفته است. بنابراین با بازگشت به این اصل حکمی، هر جهان بینی که کاملتر باشد، هنرش لاجرم کاملتر خواهد بود.

پس اگر هنر ایرانی يك هنر کمالی است، سمبل مشخص آن در طول تاریخ چیست؟

هنر معماری اسلامی و در زمینه نقاشی؟

به قول پوپ، ایرانیها در طراحی به نقوش مطلق رسیده‌اند، نقوشی که انگار از بهشت آمده است. او می‌گوید طراحان ایرانی با ویژگیهای مشخصی طراحی می‌کردند. آنها تخیلی پرورش یافته و منظم داشتند. همدلی با طبیعت لازم است تا چنین طرحهایی خلق شود. ببینید الان «ب» آی را که میرعماد نوشته، «الف» ی را که او نوشته، مطلق است. آیا می‌شود به «ی» دیگری هم در خوشنویسی رسید؟ بله. درویش عبدالمجید طالقانی می‌آید، بنیان «شکسته - نستعلیق» را می‌گذارد. پنجاه سال است که در دانشکده‌های این مملکت هنر گرافیک تدریس می‌شود. کدامشان يك خط جدید ابداع کردند؟ تا زمانی که همراه با سنت حرکت می‌کردیم بی در پی در کار ابداع و اختراع بوده‌ایم.

اروپاییها همواره به آثار نقاشی، خط و معماری ما توجه داشته‌اند. آنها آثار نقاشی ما را از صفویه به بعد می‌برند در موزه‌هایشان و می‌گویند اینها مال خودمان است. ما حتی در حیطه رنگ آمیزی هم سرآمد دیگران بوده‌ایم.

اروپاییان که خواستند کوبیس را بنیان نهند، رنگ مایه‌هایشان را از رنگ مایه‌های ایران گرفتند. حقیقتاً اگر ما به میراث‌های خودی توجه کنیم، در می‌یابیم که هنر نزد ایرانیان است و بس! این ادعا شاید خیلی ناسیونالیستی باشد ولی از جهانی به هنر کمالی ایران اشاره می‌کند.

آیا از هنرمندی می‌توان نام برد که هنر کمالی در آثار او نمایان باشد؟

در نقاشی شاید بشود از بهزاد و رضا عباسی صحبت کرد که در حال حاضر آثارشان در موزه‌های بزرگ دنیا نگهداری می‌شود.

آقای پلنگی! با تحولی که کلاً در عقاید شما به وجود آمده، بالاخص به قول خودتان پس از بازگشت از فرنگ، در حال حاضر کدام يك از آثارتان را منطبق با این افکار و برداشتهای جدید

می‌یابید؟

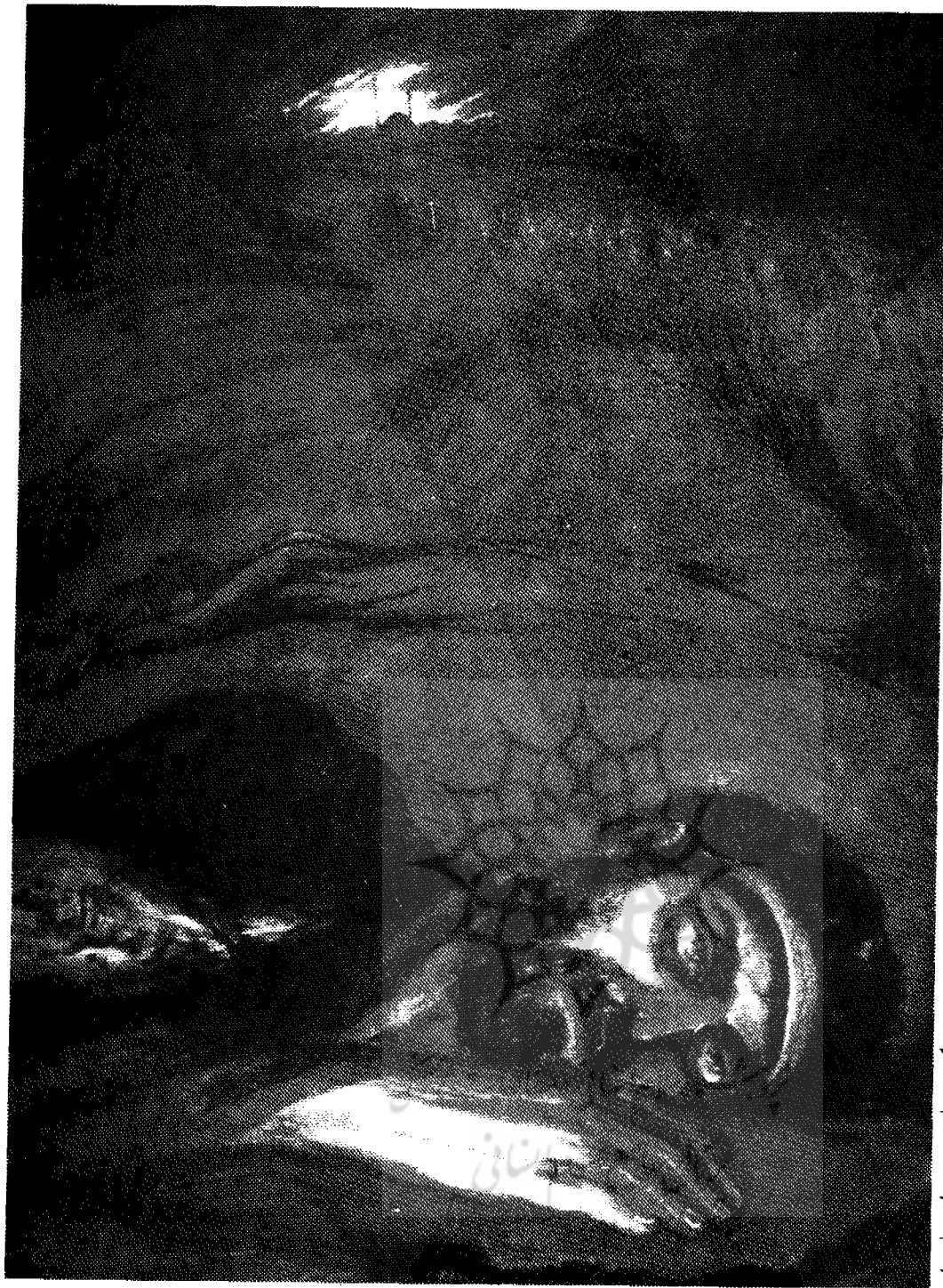
من بعد از این که از خارج برگشتم، با صحبتها و جلساتی که با دوستان داشتم، به این نتیجه رسیدم که سبک‌های غربی جوابگوی معانی فرهنگی ایران اسلامی نیست.

در حال حاضر تابلویی را که از حضرت امام کشیده‌ام، بیشتر می‌پسندم. این تابلو با شیوه قلم‌گیری ایرانی، منتهی در قطع بزرگ، نقاشی شده است. در شیوه قلم‌گیری فکر می‌کنم حرکتی را شروع کرده باشم، و احساس می‌کنم آن شروع خوبی باشد. «السلام علیک یا روح الله» اولین تابلوی من پس از بازگشت از فرانسه است که اکنون در موزه جماران نگهداری می‌شود.

کلاً وضع نقاشی در ایران را بعد از گذشت سیزده سال از انقلاب اسلامی چگونه می‌بینید؟ بطور کلی چهار گروه هنری در زمینه نقاشی در ایران فعالیت می‌کنند: يك عده مدرنیستهایی که به شکلی از سبک‌های متداول غرب تقلید می‌کنند. يك عده شاگردان کمال‌الملک هستند که در غرب به آنها می‌گویند: «اوربانتالیستها» عده دیگر مینیاتوریستها هستند که با توجه به سنتهای تصویری مشغول کارند که البته هنوز به مرحله ابداع و تحول هنر تصویری وارد نشده‌اند. علتش هم این است که یا دقیقاً موه به موه موتاژ می‌کنند و یا به تقلید صرف می‌پردازند. البته در میان آنها افرادی هم هستند که متوجه این موضوع خاص شده‌اند که الان نمی‌توان فقط با سبک دوره تیمور یا دوره مغولی کار کرد و یا حرکت کرد. به همین علت در اندازه‌های مینیاتور تغییراتی داده‌اند. همچنین در شیوه‌های قلم‌گیری رنگ آمیزی مینیاتور. يك عده از بچه‌ها هم سعی کرده‌اند که در طول این سیزده ساله پس از انقلاب، احوالات این دوران را تصویر کنند و آینه زمان خودشان باشند. ولی باید به این نکته اشاره کرد که تحولات هنری خیلی زود به دست نمی‌آید. یعنی این نقاشان باید متوجه این موضوع باشند که تحول فرهنگی سریع صورت نمی‌گیرد و به گذشت زمان نیازمند است.

و يك شبه نمی‌توان پاسخگوی حجم و ظرفیت عظیم مفاهیم انقلاب - و جنگ - بود؟

دقیقاً باید موه به موهه چیزها تجربه کنند. البته این تجربه گاهی کند صورت می‌گیرد و گاهی هم سریع. بنده اعتقاد این است که روند آن کند است. به بعضی از دوستان امر مشتبه شده که به مقصود رسیده‌اند و کار تمام است و آنها توانسته‌اند تحولی ایجاد کنند. در صورتی که برای وقوع يك تحول اساسی ما باید مبنای صوری و معنوی خودمان را پیدا کنیم. یعنی يك بازگشت هنری داشته باشیم و کار را با بازگشت به میراث‌های هنر معنوی شرق شروع کنیم و خویشاوندان هنریمان را در طول تاریخ بباییم و به اصول مشترک دست پیدا کنیم. آن وقت می‌توان ادعا کرد که هنر نقاشی در این مرز و بوم تحول پیدا کرده است. بنده به شدت به آینده نقاشی در ایران خوش بین هستم. در حال حاضر در ایران تحولی دارد روی می‌دهد. صرف نظر از همه واقعه‌های سیاسی - اقتصادی، يك چیزی را نمی‌توان منکر شد و آن گرایش مردم به هنرهای اصیل ایرانی است. مثلاً قبل از این، موسیقی اصیل ایرانی جزو موسیقی‌های مهجور محسوب می‌شد و الان دست هر کسی يك سه‌تار می‌بینید. حدود بیست هزار خطاط در این مملکت مشغول هنر افرینی هستند.



■ اگر کسی بگوید که صورت مناسب نقاشی مبتنی بر پیش عرفانی - اسلامی را در طول این سیزده سال پیدا کرده، این در واقع ادعای نادراستی است. ما هنوز در ابتدای راهیم.

■ مبانی صوری در هنر اسلامی چیزی نیست که فقط با اسلام پیدا شده باشد، بلکه ریشه در تمام دوره‌های تاریخی بی دارد که به شکلی جزو دورانهای دینی بوده‌اند.

■ موطن اکسپرسیونیسم شرق بوده که اروپائیه‌ها در حقیقت کشفش کردند و اصولش را از نظر علمی تدوین کردند.

■ اکسپرسیونیسم میراث معنوی شرق است که اروپائیه‌ها در تاریخ آن را به اسم خودشان تمام کردند.

زمینه‌های تحقیقی و پژوهشی و یا سفرهای هنری، نقاشان ما بتوانند قدری خود را متحول کنند. به خصوص اگر این سفرها متوجه شرق باشد. البته در موزه‌های اروپا هم نمونه‌های خوبی یافت می‌شود. به هر حال مادر این راه طلبه هستیم و باید مثل يك طلبه‌ی حقیقی با هم صحبت کنیم. بنابراین وجود جلسات مباحثه و نقد هم لازم است. این نقد و مباحثه را می‌تواند مجله شماره بیندازد. لازم نیست حتماً با این و آن مصاحبه شود. این تبادل نظر می‌تواند به شکل يك جلسه حضوری باشد. الان نقد هنرهای تجسمی بسیار کم است و این ضعف بزرگی برای ما محسوب می‌شود.

مصاحبه کننده: ماریا ناصر

خود را در طول تاریخ تصویری پیدا کنیم، آن هم نمونه‌های اصلی و نه نمونه‌های کپی و بدلی را. بچه‌ها باید کار اصلی رضا عباسی و کار اصلی بهزاد را در موزه‌ها ببینند. اینجا کپی اش را می‌بینیم، اصلش پیش غریبه‌است! آثار چین را باید دید. واقعا عظیم است. تابلوهای چین از نظر ظرافت، فوق العاده است. الان يك استاد ژاپنی به اروپا رفته و مورد استقبال شدید اروپاییان قرار گرفته. چندین کتاب هم از او به چاپ رسیده است. ما هنرمندان ایرانی، خودمان به ارزشهای هنریمان کاملاً واقف نیستیم. طبیعتاً نباید فکر کنیم که هر چه در تاریخ تمدن بوده، مال همین صد ساله اروپاست. این عین خودباختگی است. بنده فکر می‌کنم با ایجاد

کلاسهای هنری رونق یافته است. هنر ایران در حال تحول است. اگر چه ممکن است ما بحران اقتصادی و یا حتی سیاسی داشته باشیم، ولی هنر در ایران در این سیزده ساله قویاً متحول شده است و اگر امسال نگاهی به دوره‌های تاریخ هنر و سیر تحولات هنری بیندازیم، می‌بینیم ایران در مرحله يك جهش هنری است، و اما این قصه البته سردراز دارد.

باتشکر از شما آقای بلنگی، اگر صحبت دیگری دارید، بفرمایید.

نکته‌ای که همین الان به ذهن رسید و بد نیست عنوانش کنم این است که ما باید ببینیم چه کار باید بکنیم تا آن بازجستها سریعتر صورت گیرد. به نظر بنده اولین قدم این است که ما بیاییم خوشاوندان هنری